

نفی تثلیث با استفاده از تصاریح انجیل

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

تمام ایجابیات و سلبیات ما مکلفین چه انسانی باشد و چه فوق انسانی که اسلامی باشد، در نقطه اولای درخشانش عقل است. و بارها عرض شده، باز هم اینجا مناسب است که عرض کنیم «بالعقل يعرف الوحي، يعرف الله، وحيه، رسالاته، احكامه، اصلية فرعية» به عقل می فهمیم. آیا آن نیرویی که ما را رهبری می کند و باید رهبری کند در بُعد تکلیف به اینکه الله هست، نبوت هست، احکام هست، غیر از نیروی داخلی است که عقل است و ما فعلاً روی عقل صد درصد صحبت می کنیم. عقل، عقلیات گوناگونی سلباً و ایجاباً دارد. «من العقلیات الايجابية و السلبية القمّة للعقول ککلّ محلّقة على كافة العقول استحالة اجتماع النقيضين و ارتفاع النقيضين» همه می گویند، عقلا هر اختلافی با هم دارند، در این جهت اختلاف ندارند که اگر نقیضین اند، اجتماعش و ارتفاعش محال است، حالا در نقیض بودنش اگر بحث دارند مطلب دیگری است. اگر نقیضین اند، اولاً نقیضین بودن دو چیز، از ابده بدیهیات است و بعداً اجتماع و ارتفاع نقیضین نیز هم از ابده بدیهیات است. «و كافة العقلیات بل و الحسیات و العلمیات و ما الی ذلک تترکز علی العقلية الاولى بصورة عامّة» همان طور که در علوم تجربی، تمام علوم تاکنون بر محور نیروی جاذبه عمومی است، همچنین در کلّ تصدیقها و تکذیبهایی که باید صد درصد باشد بین عقلاء و مکلفین، محور اولی عبارت است از استحالة اجتماع نقیضین و ارتفاع نقیضین.

«لذلك نقول للمسيحيين لليهود للمشركين للمسلمين سنة شيعية و لكل من نحاورة في بحث من البحوث المختلف فيها نقول كلكم معترفون أن النقطة الاولى من الامور الواضحة العقلية عبارة عن استحالة اجتماع و ارتفاع التقيضين» اين را همه قبول دارند. بر اين محور با آنها بحث می كنيم. اصولاً در باب محاوره همين است. مطلبی كه طرفين قبول دارند بطبيعة الحال يا اگر طرف شما قبول ندارد، بقبولانيد، بعداً كه قبولانديد، مقبول طرفين می شود. بر مطلبی كه طرفين بحث اتفاق داشته اند يا اتفاق پيدا کرده اند، ما بحث می كنيم. فروع بحث بر اين محور و متن اصیل است.

در باب تثليث يا تشنيه يا اشراك يا هر چیزی كه بر خلاف توحيد است، توحيدى كه فطرت و عقل و علم و حسّ و كون و كيان كون، تماماً دليل قاطع لا مردّ له و لا محيل عنه هستند نسبت به اين توحيد، پس در هر كتابی خلاف توحيد دیديم، اين خلاف عقل است، حتّى اگر كتاب وحى باشد. البتّه در قرآن ما چنين نداريم. «و من الادلة القاطعة على أنّ القرآن كلّه وحى لا مدخل فى آياته الكريمة ابدًا لا زيادة و لا نقصان، أن لا تناقض فى القرآن» خلاف عقلی كه همه عقلا قبول دارند سلباً و يا ايجاباً در قرآن وجود ندارد. اگر وجود داشت مخالفين قرآن رها نمی كردند، اگر هم حرف هايی دارند جواب آنها را از خود قرآن ما می دهيم. و لذا قرآن كما كان و سوف يكون الى يوم القيامة به عنوان كتاب صد درصد وحى است. و به قول باقر العلوم (ع): «القرآن يجزى كجزى الشمس»^۱ اگر ما در تورات و انجيل مشاهده كنيم، تورات كنونى و انجيل كنونى، در باب توحيد آياتى توحيد را تصديق می كند، آياتى نه، «نحن نصدّق الآيات التوحيدية فى الكتب المقدّس الرّبانية لأنّها توضّح و تبلور و تبين و تزيد بياناً ما يحكم به العقل و الفطرة و العلم و الكذا و الكذا» عقل محور است. عقل گیرنده از فطرت است، گیرنده از حسّ است، گیرنده از علم است، فرستنده است به مرحله وحى. پس اين عقل كه فرودگاه وحى است، نمی تواند با فرودگاهش دعوا داشته باشد. اگر در فرودگاه بيفتد نابود می شود، اصلاً فرودگاه نيست، آن اعدام گاه است.

بنابراين ما به جاى اينكه تفصيلاً مطالبی را كه علمای انجيل در باب تثليث گفته اند و آياتی را در باب انجيل استدلال کرده اند، اول يك نمونه اى را عرض

۱. الفرقان فى تفسير القرآن بالقرآن و السنة، ج ۲۱، ص ۳۲۰؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۹۶ (با اندك تفاوت)

می‌کنیم، بعد ختم می‌کنیم بحث نقلی را به بحث عقلی می‌پردازیم که در کتاب حوار است که ظاهراً از فردا به بعد بحث‌های عقلی نفی تثلیث و تثبیه را در کتاب حوار خواهیم داشت و عقائدنا، فقط همین یکی است که بحث‌های نقلی‌اش را ما در اینجا داریم. «فی البحوث التقلية توراتية و انجيلية نرى تناقضاً أولاً». متناقضین که قبول نیست یا توحید است یا تثلیث است، یا توحید است یا تثبیه است. هم توحید و هم تثلیث نمی‌شود، نه توحید و نه تثلیث نمی‌شود، بنابراین یکی از این دو در کتب مقدسه تورات و انجیل مقبول است، دیگری نه. یکی مقبول است، چون عقل او را تأیید می‌کند و او عقل را تأیید می‌کند. دیگری مرفوض است به دو جهت، آیات توراتیه و انجیلیه که یا فرض کنید به خیال بعضی صریحاً یا به خیال دیگر ظهوراً دلالت بر تعدد اله دارد، تثلیث و غیر تثلیث، آن آیات از چند حال خارج نیست. قدر مسلم حقّ این نیست که تثلیث باشد، بر خلاف عقل است، بر خلاف نقل است، بر خلاف سایر موازین است. آن آیات یا دلالت ندارد، کما اینکه حدّاد بیروتی و دیگران به آیاتی از قرآن ضدّ قرآن استدلال می‌کنند و دلالت ندارد.

«لَمَّا تَعَمَّقَ وَ تَنَاقَّقَ صَحِيحاً اَدْبِيّاً فِي الْآيَةِ الَّتِي اسْتَدَلَّ بِهَا ضَدَّ الْقُرْآنَ نَعْرِفُ أَنَّهَا وَفَقِ الْقُرْآنَ» این یک مرتبه، یک مرتبه نه، می‌بینیم که آیه صریح است، یا آیه‌ای که به عنوان آیه وحی دانسته شده است ظاهر است در تثلیث، چه می‌گویید؟ می‌گوییم اختناق است، اختناق المعادی، اختناق الجاهل. عقل را که نمی‌توانیم بگوییم اختناق است. عقلی که حجّت باطنه است برای ما از طرف حقّ سبحانه و تعالی که از طرفی مستمدّ به فطرت است و از طرف دیگر مستمدّ به حسّ و علم است و مستکمل و متبلور به وحی است، این را که نمی‌شود کنار زد، این عقل را کنار بگذاریم که هیچ، علمای مسیحی می‌رسند به جایی که می‌گویند عقل کنار برود. «نتسائل، نتسائل شریف البراهین الفلسفیه و نردّها» این طوری می‌گویند، شریفه دارد اهانت می‌کند. براهین فلسفی عقلیه که شریف است «نتسائل حول تثلیث و نردّها، نقول نحن نردّکم انتم مجانین» اگر شما عقل را ردّ کنید، پس همه چیز مردود است. «يقولون نحن نؤمن و لا نستعمل العقل لأننا اذا استعملنا الادلة العقلية الفلسفية تزيل ايماننا نقول فایمانکم بلا عقل» ایمان باید [...] به دلیل باشد، اگر ایمان [...] به دلیل نباشد یا بدتر، ضدّ دلیل باشد که این ایمان علیل است، اینکه کفر است، این بدتر از کفر است. اگر کفری که به حساب شکّ می‌آید، اینکه بهتر است از ایمانی که دلیل بر ضدّش

است، از ایمانی که یقین بر خلافتش است، آن کفر بهتر از ایمان است، آن لفظ ایمان را دارد.

بنابراین حرف‌هایی که علمای بسیار زیاد مسیحی چنانکه ما اینجا ارکانش را نقل کردیم که آخر سر ملجأ می‌شوند که این سه تا یکی، یکی سه‌تاست، یک سر الهی است که ما نمی‌فهمیم، چون نمی‌فهمیم اینجا عقل هم پیش نمی‌آید و برهان هم پیش نمی‌آید. برای اینکه عقل و برهان ایمان را خراب می‌کند. می‌گوییم عقل و برهانی که ایمان را خراب کند، پس ایمان خلاف عقل است و خلاف برهان است، پس این ایمان بدتر از کفر است و جنون است.

- وجدان همان عقل است.

- وجدان همان فطرت است دیگر، وجدان تعبیر دوم از فطرت است. حالا «نحن نقرء علیکم نصوص انجیلیة فی کلّ الاناجیل لا توجد اّلا آیتان اثنتان یستدلّ بهما علی التّثلیث لا توحید التّثلیث كما یقول الحدّاد» چون توحید و تثلیث که نیست، فقط تثلیث. «و آیات متوفّرة کثیرة فی التّوراة و الانجیل تدلّ علی التّوحید» آیات توراتی، آیات توراتی ما اول آباهایش را می‌خوانیم، آنهایی که آباد است، صفحه ۵۸ عقائدنا «تصاریح التوحید فی التوراة»، تورات کتاب مادر است دیگر، ما دو کتاب مادر در کل کتاب‌های آسمانی داریم، میان اولی العزم من الرّسل، یکی تورات است قبل، یکی هم قرآن است، انجیل فرع تورات است. و قرآن شریف که مهیمن علی کافّة الکتب است و اصل تورات است، ولو بعد آمده است.

- [سؤال]

- اینها امّ است، به این معنا که محور اصلی در کتاب نوح و در کتاب ابراهیم، این تفصیلات اولین شریعت تفصیلی شریعت تورات است و دومی قرآن است، منتها شریعت تفصیلی قرآن چند جهت دارد نسبت به تورات، خرافاتش را از بین می‌برد، کوتاهی‌ها را تکمیل می‌کند، موقت‌ها را ادامه می‌دهد و از این قبیل.

- [سؤال]

- چرا، عرض می‌کنیم شریعت تفصیلی. اینجا در تورات می‌گوید: «قبلي لم یصوّر إله وبعدي لا یكون» کلام خدا را نقل می‌کند از سفر خروج، فصل ۴۳ آیه ۱۱. «و لنسمع صوت النبوة من فم أشعیا» از قضا این عبارات را خود حدّاد نقل می‌کند، این حدّاد که قائل به توحید تثلیث است ایشان نقل می‌کند. «و لنسمع صوت النبوة من فم أشعیا: «قبلي لم یصوّر إله وبعدي لا یكون، أنا أنا هو الله و لیس غیري مخلص»

توحيد است ديگر. و همچنين «ليخرّ خزياً المتكلمون على المنحوتات!» كه بت پرستی است «القائلون للمسبوكات: أنتن آلهتنا» نفی تعدّد است ديگر. «و نسمع هتاف التوحيد الوحيد يتصاعد من كل الفصول: «أنا» هو الله!» و ليس آخر» (٤٥: ١٧). و و نسمع صوت الزبور- كتاب صلواتهم أغير الأجيال-: «لا شبيه لك في الآلهة يا الله» آلهه مسخره است، اينهايي كه می گویند الهه، شبيه ندارد. «و لا مثل أعمالك! كل الأمم الذين صنعتهم يأتون و يسجدون أمامك يا الله و يمجّدون اسمك. لأنك أنت العظيم و الصانع المعجزات أنت الله وحدك» مزبور، الخامس و الثمانين من زبور داود «و نسمع أصوات الحكمة المنزلة تتبعهم جيلاً بعد جيل و تقودهم إلى صراط التوحيد» عجيب است اين عبارات را قبل از آيات، حدّاد در كتابش می گوید، حدّاد كه خودش... اين آيات در سفر الحكمة تورات، «سفر الحكمة الفصل الثالث عشر آية الواحد إلى العشرة و الفصل الرابع عشر الآية ثانی عشر الى رابع عشر» «إن جميع الذين لم يعرفوا الله حمقاً من طبعهم، لم يقدرُوا أن يعلموا الكائن من الخيرات المنظورة ولم يتأملوا المصنوعات حتى يعرفوا صانعها!» اگر مصنوعات را می فهمیدند، اصل صانع و وحدت صانع را می فهمیدند. «لكنهم حسبوا النار و الريح و الهواء أو مدار النجوم أو لجة المياه أو تيري السماء، آلهة تسود العالم! فإن كانوا إنما اعتقدوا هذه آلهة لأنهم خلبوا بجمالها، فليتعرفوا: كم بها أحسن منها! إذ الذي خلقها مبديء كمال و جمال» الى آخر. اين توحیدی است كه در تورات مقدراری به آن پرداخته شده، البتّه در مقابل توحيد هم حرف هايی دارد، ولي تورات لفظ «نا» دارد نسبت به «اله» لفظ ثالث و لفظ تثنیه و اين حرف ها را ندارد. فعلاً كاری به تورات نداریم. اين اول.

توحيد كتابی انجيل، توحيد كتابی انجيل در صفحه ٦٧ و ٧٠ و ٩٣ از عقائدنا، ٦٧: «تصاريح الإنجيل المتناقضة في الله والمسيح: اين گزارش اول گزارش مرتبّی است، يعنى اين طرف و آن طرف و آن طرف و آن طرف را دارد و بعد دو گزارش است كه اين دو گزارش توحیدی است و بعد گزارش سوم گزارش تثنیه است كه عرض می كنیم. «فقد يصرّح الإنجيل: أن المسيح ابن الإنسان (كما في ثمانين موضعاً)» ابن الانسان كه ابن الله نیست، مگر اينكه الله با انسان ازدواج کرده باشد كه محال في محال في محال. «و أن الحياة الأبدية: معرفة الله بالوحدانية و أن المسيح رسوله (يوحنا ١٧: ٣)» نصّ است ديگر، اين نصوص وحی است كه متأيد به دليل عقل است و مؤيد به دليل عقل. «ويقول المسيح: أول الأحكام أن نعرف أن إلهنا واحد (مرقص

۱۲: ۲۹). و قال له الكاتب « کسی که انجیل را می‌نوشت و حضرت املاء می‌فرمود، الفاء می‌فرمود و او انجیل را می‌نوشت » و قال له الكاتب لقد قلت حسناً إن الله إله واحد وليس غيره من إله « مسیح راجع به توحید مطالبی فرموده بود، کاتب نوشته بود، بعد کاتب عرض کرد: «لقد قلت حسناً إن الله إله واحد و ليس غيره من إله و لما رآه المسيح عاقلاً في جوابه و كلامه خاطبه قائلاً: لست بعيداً عن ملكوت الله» از توحید، نصّ توحید است. مرقص، فصل ۱۲ آیه ۳۲ و ۳۴. این یک مرحله، البتّه عرض کردیم در اینجا چند گزارش است، این گزارش اوّل دو بُعد دیگر دارد که بعداً عرض می‌کنیم.

«تصاریح أو ظواهر الانجيلية» «و ثانية: أنه ابن الله» خودش تناقض است، آنجا می‌گوید ابن الانسان است، اینجا می‌گوید ابن الله، «ابن الله» متّی فصل سوم آیه ۱۷. «و أوّل موالیده» نامه پولس به عبرانیان فصل ۱ آیه ۹ «أوّل موالیده» اوّل اوّلیت دارد، آن اوّلین خلق است. اوّلین خلق اوّلین مولود است، پس مخلوق است، وقتی مخلوق است، پس ازلی است یعنی چه؟ دو اشکال دارد: یکی اینکه شما می‌گویید ازلیت دارد، می‌گویید «أوّل موالیده»، دوم اینکه می‌گویید موالید است، خدا «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ»^۱ است، اگر موالید باشد، پس خدا هم زاییده است، منتها زاییدن زن، مرد بدون زن نمی‌تواند بزاید، ولی زن بدون مرد می‌تواند بزاید. «و ابن الله المبارك».

- زن هم نمی‌تواند.

- مریم.

- این استثناء است.

- ولی مرد استثناء ندارد. «و ابن الله المبارك» «أَنِّي يَكُونُ لَهُ وَ لَدُّ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً»^۲ این راجع به زاییدن مرد است، ولی راجع به زاییدن زن نیست، راجع به زاییدن تصریح دارد که مریم بدون شوهر زایید. «و ابن الله المبارك» (مرقص ۱۴: ۶۱) و الوسيط بينه و بين خلقه»، مشرکین هم همین را می‌گویند، می‌گویند اوّل یک چیزی درست کرد، بعد به واسطه او بقیه را درست کرد. بعضی موحدین هم این طور می‌گویند، می‌گویند که عقل اوّل راند بر عقل دوم، عقل دوم راند بر عقل سوم، رانندگی شروع شد. عقل اوّل، خدا راند بر عقل دوم، چون «بسيط الحقيقة كلّ

۱. اخلاص، آیه ۳.

۲. انعام، آیه ۱۰۱.

الاشياء» و از بسیط جز بسیط بیرون نمی آید، می گوئیم اگر جز بسیط بیرون نمی آید، بسیط دوم چرا مرکبات را خلق کرده؟ پس مرکبات مخلوق نیستند. بسیط، بسیط، بسیط الی آخر.

«و ثالثة: أنا هو الله و الكلمة» همین طور بالا می رود، علی محمد باب اول گفت: من نائب امام زمانم، بعد گفت خود او هستم، دید خر زیاد است، بعد گفت خود او هستم، بعد گفت: اصلاً پیغمبر هستم، بعد گفت: نخیر، من خدا هستم! بعد گفت: من خداوند را ترشح کردم و درست کردم. «کلّ الألوه من رشح أمری تألهت» عربی هم بلد نبود «و كل الربوب من طفع حكمي تربت» مربا شده است.

«و ثالثة: أنا هو الله و الكلمة (يوحنا ۱: ۱) الأزلي» این الله است، کلمه الله است، ازلی هم هست. نامه عبرانیان فصل ۹ آیه ۱۴. «و الرب: و قد كزّر في الأناجيل، و مثل يهوه» «مسیح مثل يهوه» يهوه اسم ذات است، مثل الله است در لغت عربی. يهوه که در زبان عبرانی دارد يهواه، يهواه الله است، اسم جلاله است. «ومثل يهوه/ الله: يرسل أنبياء» كما الله يرسل أنبياء، كذلك المسيح يرسل أنبياء «و حکماء و کتبه» کجا دارد؟ «متى الفصل الثالث و العشرون الآية الرابعة و الثلاثون لوقا الفصل حادی عشر الآية التاسعة و الاربعون». «مثل يهوه هو رب الشريعة، فيقدرته الشخصية يتمم ناموس موسى ويعدّله» من آدرسها را دیگر نمی دهم. «و مثل يهوه يعقد عهداً مع البشر» نصف خط آدرس است. «فالإيمان الذي يقتضيه يسوع إنما يقتضيه لنفسه» انبياء هیچ کدام این طور نبودند، انبياء مؤمن بالله بودند، مؤمن بالله درست می کردند. ایمان بالرسول، ایمان به رساله الهیه است، رسول استقلال ندارد اصلاً، و لكن اینجا می گوید «إيمان الذي يقتضيه يسوع إنما يقتضيه لنفسه فيريد أن يكون هو موضوع الإيمان و سببه» لوقا فصل ۹ آیه ۲۶. «و يرضى بأن تقدّم له عبادة دينية» پس خدا معبود و هم من معبود. و لذا در لبنان که بودم، مجسمه مریم درست کرده بودند، می گفتند امّ الاله، والدة الاله. بعد مجسمه های کوچک در مقابل این مجسمه سجده می کردند، رکوع و سجده در مقابل آن.

- کجا؟

- لبنان. «فيقبل السجود له - ذلك السجود الذي بحسب العقلية اليهودية و المسيحية» سجودی که به حساب عقلیت یهودی و مسیحین خاصّ الله است که «يعود إلى الإله الحق وحده» اینها همان سجود را برای مسیح بر حسب این آیاتی که از اناجیل ادّعا دارند، قائل هستند. «و رابعة: أنه عمانوئيل» یعنی «الله معنا». «الله

معنا» که نه خدا درست می‌کند، نه شریک خدا، نه پسر خدا، نه دختر خدا، «عمانوئیل و هو معکم» خدا با ماست. «الله معنا علمیه، معیه قیومیة، معیه فی القدرة، لولا معیه ربنا سبحانه و تعالی مع الخلق لزال الخلق» معلوم است دیگر. این را دیگر نمی‌خوانیم. این یک گزارشی است از مخلوط نظرات انجیل موجود، اول: ابن الانسان، بعد ابن الله، بعد کلمة الله، الله، بعد «الله معنا». این‌هایی است که اینجاست. «الله معنا» که معلوم است. ابن الانسان هم که معلوم است، ابن الله که غلط است چه در بُعد ولادت، چه در بُعد تشریح، خود الله بودن که اغلط است، حالا بحث می‌کنیم.

«تصاریح المسيح تناقض و الوهیت» تصریحاتی در انجیل است که با الوهیت تا چه رسد با تثلیث مخالفت دارد. اینجا دارد که «و إنما الحق و الصدق هنا تصاریح المسيح (ع) نفسه: أنه عبد الله و رسوله، و أن الله تعالى فوقه و فوق الخلق أجمعين، فلا وحدة بينه و بين واحدٍ ممن سواه، و لا مماثلة و لا مشاركة» حرفی است که ما قبلاً می‌زدیم. بعد: «فالمسيح الصدق خاضع في جنب الرب إلى حيث لا يرضى أن يقال له: صالح» خیلی حرف است. به او می‌گویند صالح، می‌گویند نگویید صالح، چطور؟ متی و مرقس و لوقا در این تصریح شرکت دارند، سه انجیل در این تصریح شرکت دارند. آن تصریح چیست؟ «و إذا واحد» «هذه الانجيل المعتبرة عندهم الانجيل الموجودة الحاضرة عندهم» «و إذا واحد تقدم و قال له: أيها المعلم الصالح» معلّم صالح، صالح که بود. «فقال له المسيح: لماذا تدعوني صالحاً؟ ليس أحداً صالحاً إلا واحد و هو الله» اینجا صلاح مطلق مراد است دیگر، نه اصل صلاح. «صلاح في الربوبية ينفي عن نفسه، صلاح في الالهية طبعاً ينفي عن نفسه، صلاح في العبودية لا ينفي لو لم يكن صالحاً في العبودية لما ارسل رسولاً» ما عرض می‌کنیم «فهل إنَّ هذا العبد يدَّعي أنه يساوي ربه في الجوهر؟» صلاح‌هایی که او دارد، این بعضی را هم ندارد. «صلاح الربوبية أولاً لا تبعد و لو تبعد صلاح الربوبية ليس حتّى بعضه عند المسيح و أّلا كان صالحاً كما [...] صالحاً شيئاً كان»

«فهل إنَّ هذا العبد يدَّعي أنه يساوي ربه في الجوهر؟ وأن يُصلّى له كما يُصلّى لله؟» كما اینکه در گزارش قبلی بود «و أنه مع ربه في مرتبة وعمل واحد على حد تعبير الدكتور بوست الأمريكاني». بعد تصریح دیگر: «فيندّد بطرس» بطرس از نویسندگان انجیل است. «فيندّد بطرس و يعتبره شيطاناً» این بطرس که از حواریین دوازده‌گانه بود، حضرت مسیح به او شیطان می‌گوید. چرا؟ نصّ متی الفصل السادس عشر، الآية ثانی و العشرون و الثالث و العشرون، نصّ: «حاشاك يا رب» بطرس

می‌گوید «حاشاک یا رب! فالتفت المسيح و قال لبطرس: اذهب عني يا شيطان. أنت مَعْتَرَةٌ لي لأنك لا تهتم بما لله لكن بما للناس». این نصّ است، این نصّ معلوم است که مؤید عقل است و متأید به عقل است. این شیطنت است که انسان غیر الله را الله بنامد. این هم یک قسمت.

صفحه ۹۳: «تصاريح الإنجيل في تزييف الثالث و ألوهية المسيح» یک قسمت‌هایی را که قبلاً... قسمت دیگر «إن الحياة الأبدية معرفة الله بالوحدانية و أن المسيح رسوله» شرکتی، ولادتی، فلانی، این حرف‌ها نیست. و همچنین نمونه‌های دیگری که ما بعضی‌ها را خواندیم. «و أخرج برنابا هذه القصة كالتالي» این را مفصلاً در انجیل برنابا مطالعه بفرمایید و در بشارات عهدین هم ما داریم. که نزد برادران است که انجیل برنابا یکی از امتیازاتی که دارد بر کلّ انجیل چه اربعه، چه غیر اربعه، این است که باطل خیلی کم دارد. تثلیث را منکر شده، تجسد را منکر شده، صلیب را منکر شده، فداء صلیبی را منکر شده، شراب و اینها را منکر شده است.

اما آنچه که خلاف توحید است در انجیل، در تورات آیاتی است، محور بحث ما با انجیلیین انجیل است، فقط دو آیه است. «قبال کلّ هذه الآيات البينات الصّريحة القوى الواضحة جداً التي لها ناحيتان اثنتان، ناحية ايجابية اثبات التّوحيد و ناحية سلبية تزييف الاشراك بالله، تزييف الثالث، تزييف التّثليث» در مقابل تمام آیات این آقایان به دو آیه تمسّک می‌کنند، چه می‌گویند؟ می‌گویند عقل ما که نمی‌رسد، وقتی که در کتاب مقدّس دارد خدا سه‌تاست، چه کار کنیم؟ وقتی که آقا که ما قبولش داریم فرمودند چنین، ولو خلاف عقل ماست قبول کنیم. ما می‌گوییم اولاً و ثانیاً ما آقا را از کجا شناختیم؟ از آنجایی که عقل‌مان تشخیص داده این آقا است. اما اگر این آقا برخلاف عقل ما حرف بزند، می‌گوییم اشتباه کرده، اصلاً آقا نیست، خانم هم نیست. شما که به کتاب مقدّس استناد می‌کنید، می‌گویید چون در کتاب مقدّس تثلیث است، پس ما دیگر عقل‌مان را کنار می‌گذاریم، شعور را کنار می‌گذاریم، ایمان را جلو می‌گذاریم و تثلیث را قبول می‌کنیم، و می‌خواهیم توجیه کنیم این فوق عقول است، نخیر، تحت عقول است که دیروز عرض کردم مثلثی در هندسه عقول است:

۱- عقل می‌فهمد و می‌پذیرد؛

۲- عقل می‌پذیرد و حقیقتش را نمی‌فهمد، چون تناقض است، خدا را می‌فهمد.

۳- یک مرتبه نه، عقل می‌فهمد و ردّ می‌کند. اجتماع نقیضین است، ارتفاع

نقیضین است.

این از آن قبیل است، سه تا یکی و یکی سه تا، هم سه تا است هم یکی، نه سه تا است و نه یکی. تمام عقلا حتّی حشرات که ما حشره نیستیم، ولی آن حشرات هم می فهمند، چون حشرات هم زندگی دارند. زندگی متناقض که نمی توانند داشته باشند.

اینها فقط دو آیه دارند، این دو آیه را ما در صفحه ۷۷ و ۹۶ بحث کردیم. صفحه ۷۷: «تصاریح التثلیث فی الإنجیل زعم الإنجیلیین» خیال می کنند. «الدکتور باطر» چه می گوید؟ این مهم ترین تصریح انجیلی است که خیلی روی آن ایستادند، خیلی خیلی روی آن ایستادند «الدکتور باطر فی کتابه اصول الدیانة المسیحیة وف روعها الصحیفة ثلاثون» او می گوید، استدلال می کند. «فما نصنع بالتصاریح الإنجیلیة المقدسة» بعد از اینکه ما از نظر عقلی اینها را ردّ کردیم که تثلیث محال است این حرف ها، می گوید پس با تصریحات انجیل چه کار کنیم؟ «کما فی (یوحنا: ۱: ۱- ۵) نص «فی البدء کان الکلمة و الکلمة کان عند الله و کان الکلمة الله. هذا کان فی البدء عند الله. کل شیء به کان و بغيره لم یکن مما کان. فیه كانت الحیاة و الحیاة كانت نور الناس. النور یضیء فی الظلمة و الظلمة لم تدركه».

جای دیگر هم دارد که «أنا و الآب واحد» و الآب نمی گوید، این مدّ را نمی توانند بیندازند. «أنا و الآب واحد (یوحنا ۱۰: ۳۰) و توما الحواری یخاطبه» این آیات ملحقه است، اصل اوّلی است که بحث می کنیم. «وتوما الحواری من الحواریون اثنی عشر، توما الحواری یخاطبه: إلهی إلهی» یوحنا ۲۰ آیه ۲۸. این می گوید الهی الهی، حضرت هم بر حسب این جواب نمی دهد. «و رئیس الكهنة یسأله: تالله الحیّ قل لنا: هل أنت المسیح ابن الله أم لا؟ یجیبه: أنت قلت «خودت گفتمی، خودت گفتمی که استدلالی که می کنند، خودت گفتمی که من خودم خدا هستم، ولی جوابش این است که نخیر، تو خودت گفتمی «لا»، نخیر «لا».

جوابی که اینجا دارد، صریح ترین تصریحات انجیلی که اینها دارند و روی آن حساب می کنند، همین کلمه متناقضه است. «من کلمة متناقضات ألف کیف؟ یقول: فی البدء کان الکلمة» بدء کدام است؟ آیا بدء بدء لابدء ازلیت است، پس کلمه خود الله است، بدء حادث نیست، اگر بدء، بدء خلقت است، کلمه مسیح است و مسیح مخلوق است. مسیح مخلوق که در بدء خلقت است، با الله خالق که بدء لاوّل است، اینها تناقض وجودی دارند، او خالق است و این مخلوق. حالا بدء را شما چه می گیرید؟ «فی البدء کان الکلمة و الکلمة کان عندالله» پس معلوم شد چیست، «فی

البدء كان الكلمة» پس بدء، بدء ازلیت نیست، بدئی است که عند الله است. این کلمه هر چه هست، عند الله است. الله که عند خودش نیست، چیزی عند چیزی است، این دوئیت شرط است و آلا عند معنی ندارد. من خودم پهلوی خودم هستم، یعنی چه؟ چیزی نزد خودش است، این به حقیقت اگر بخواهد اراده بشود، معنی ندارد. پس «فی البدء كان الكلمة» این این معنا را می‌دهد که این بدء، بدء حدوثی است، بدء ازلی نیست. کلمه هم کلمه حادثه است. «و الكلمة كان عند الله» این کلمه كان عند الله عند ما خلقها می‌شود. نه اینکه كان به کینونت ربّ، کینونت ربّ کینونت ازلیه است، کینونت ازلیه ثنویت ندارد، دوئیت ندارد، یک کینونت واحد مجرده است، پس با او موجودی باشد که به نام کلمه او هم الله باشد، الله ثانی باشد، این برخلاف توحید است. «و كان الكلمة الله» تناقض شد، «كان الكلمة الله»، اگر خود کلمه الله است، پس چطور عند الله است؟ اگر خود کلمه الله است، پس فی البدء است، بدء حدوثی نیست، بدء ازلی است. پس اولاً در این عبارت تناقض است «هذا كان في البدء عند الله» تکرار می‌کند الله است، عند الله است، خود الله بودن و عند الله بودن منافات دارد.

«كل شيء به كان و بغيره لم يكن» همه چیز با کلمه ایجاد شده است. خود کلمه خالق است یا خالق با کلمه خلق کرده که کلمه مسیح است، خدا مثل مسیح خلق کرده، پس بالاخره خالق الله است. وقتی خالق الله است، خداوند که خالق اصلی است، آیا این کلمه با او در ازلیت برابرند و این کلمه اقوای از الله است؟ زیرا خداوند به وسیله کلمه، سایر خلق را خلق کرده، پس آن الله نیست، «لَفَسَدَتَا».

بقیه را نمی‌خوانیم، نهایتاً این است که این تناقض است، تناقض را قبول نمی‌کنیم، پس یک جانب را قبول می‌کنیم. یا جانب اینکه این کلمه حادثه است و مخلوق الله است و کمک خلق الله نیست، همان‌طور که ما گفتیم یا نه، این کلمه الله است و لا اول است و خود الله است، این را قبول نداریم، از اختلافات انجیلی است. چرا؟ برای اینکه ما در صورتی اگر انجیلی بودیم، کسانی که انجیلی هستند در صورتی انجیل را می‌پذیرند که موافق عقل باشد، چون با عقل پذیرفتند خدا را، توحیدش را، وحی‌اش را، رسالتش را با عقل پذیرفتند. چطور می‌شود چیزی که با عقل پذیرفتند، اگر بر خلاف عقل بود، این را بپذیرند؟ پس عقل هم آنچه را تصدیق دارد می‌پذیرد و هم آنچه را تکذیب می‌کند، می‌پذیرد. چون نقطه اولی عقل است. بنابراین اگر خلاف عقل دیده شد، می‌گوید وحی نیست. کما اینکه در اناجیل

این‌طور است در اناجیل عبارات، عبارات مسیح نیست مگر بعضاً، کتبه نوشتند، کتبه غلط نوشتند. یا اینکه پولس یهودی الاصل که تا آخر هم یهودی بود، این نسخ شریعت ناموس کرده و اصلاً به حساب وحی پولسی و اضلال پولسی اناجیل اربعه و غیر اناجیل دچار تناقضات شده است. چون اصول شریعت تورات که اصل توحید است و نوامیس عشره است و غیره، همه اینها را زیر و رو کرده و از بین برده است. بنابراین انجیلی حتی نمی‌تواند برای انجیلی این حرف را بزند، تا چه رسد برای مسلم، انجیلی به انجیلی بگوید که چاره‌ای نداریم که نصّتان قبول کنیم، در نصّ است، می‌گوییم نخیر چاره داریم. شما با چه چاره‌ای انجیل را قبول کردید؟ دلیل عقل، با همان چاره هم این قسمت را ردّ می‌کنید، می‌گوید انجیل مسیح نیست. این یک قسمت که به آن استدلال می‌کنند.

قسمت دوم، صفحه ۹۶ که خیلی بدبخت‌تر از این است، «تصاریح الانجیل» هل إن هناك تصاريح في الإنجيل حول التثليث: الأسقف» اسقف، البتّه این حوار کتابی است، نه حوار حضوری، حوار حضوری هم هست، ولكن ما از کتاب‌ها این‌ها مطالبی که گفتند نقل می‌کنیم. «الأسقف: إذاً فماذا نضع بتصاريح الإنجيل حول التثليث و كما تقول (الرسالة الأولى ليوحنا)» پنجم، آیه ششم الی هشتم. تصریح این است: «هذا هو الذي أتى بماء و دم يسوع المسيح» آب آورد و خون مسیح را آورد. «لا بالماء فقط بل بالماء و الدم و الروح هو الذي يشهد لأن الروح هو الحق. فإن الذين يشهدون (في السماء) هم ثلاثة» در آسمان سه خدا هستند، این‌طور می‌گویند. «الآب والكلمة والروح القدس» در کلّ انجیل غیر از اینجا ما نداریم، اینکه آب و ابن و روح القدس دائماً می‌گویند و به آن آب و تاب می‌دهند، فقط در کلّ اناجیل مزخرفه مختلفه متناقضه مجهوله فقط این را ما داریم. «فإن الذين يشهدون (في السماء) هم ثلاثة (الآب و الكلمة و الروح القدس)» آب به خدای پدر می‌گویند، کلمه هم مسیح است و روح القدس هم... «و هؤلاء الثلاثة هم واحد» همین بس است، «والذين يشهدون في الأرض هم ثلاثة» الروح و الماء و الدم و الثلاثة هم واحد» پس قضیه دوبله شد، هم در آسمان معرکه سه‌تاست هم در زمین معرکه سه‌تاست، در زمین معرکه سه‌تاست، روح مسیح و آب و خون، این سه‌تا یکی است، یکی سه‌تاست، در آسمان هم آب، ابن، روح القدس. چرا از آسمان تنزّل کرد و به زمین آمد؟ در آسمان بود دیگر.

ما در اینجا هم ایراد اصلی داریم که اگر تمام این به عنوان وحی نقل شده است در انجیل، قابل قبول نیست، چون بر خلاف صریح عقل است و بر خلاف غیره. ولکن مطلبی قبل از این داریم، مطلب قبل از این است که ما اینجا نوشتیم که «المناظر: کلا! فَإِنَّ ما بین الهالین» اینهایی که من نقل کردم، بعضی بین الهالین است. آنهایی که بین الهالین است، در اصل انجیل نبوده، بعد درست کردند. کما اینکه در کتاب مقدسی که من دارم که از مهم‌ترین کتاب‌های مقدس تورات و انجیل است که همه به آن اعتماد می‌کنند و خصوصیات خاصی دارد که در هیچ کدام نیست، در آنجا نوشته، الآن برای شما نقل می‌کنم. «میزات هذه النسخة كما يلي: الكتاب المقدس اي كتب العهد القديم و الجديد- معاريف عمومية نظارت جلیلة» کذا کذا کذا «و قد ترجم من اللغة اليونانية- طبع في المطبعة الأمريكية في بيروت سنة ١٩٠٦» الآن ١٩٩٢ است، از ١٩٠٦ تا الآن خیلی گذشته است.

ما به استناد حرف خودشان می‌خواهیم حرف بزنیم، می‌گوییم اولاً سند این حدیث غلط است، ثانیاً خود این حدیث غلط است. حدیثی که هم سندش غلط است و هم متنش غلط است بی‌پدر و مادر است دیگر. می‌گویم این عبارت، این آیه بی‌پدر و مادر است، هم سندش غلط است هم خودش. خودش که قبلاً گفتیم، اما سند، آنهایی که سندی هستند، ما این‌طور نوشتیم: «کلا! فَإِنَّ ما بین الهالین: الآب ...- إلى- هم ثلاثة) لا يوجد في أقدم النسخ» حتی آب، این آب را که آب کردند، عبارت این بود دیگر: «هذا هو الذي أتى بماء و دم يسوع المسيح. لا بالماء فقط بال بماء و الدم.» تا اینجا که مطلبی نیست. «و الروح هو الذي يشهد لأن الروح هو الحق» اگر اسم خدا را روح می‌گذارید هو الحق، با اسم کاری نداریم. «فإن الذين يشهدون (في السماء)» «في السماء» اصلاً در این کتاب نیست، «في السماء» بین الهالین است. «هم ثلاثة» هم ثلاثة قبول، «فإنّ الذين يشهدون هم ثلاثة» سه نفر شهادت می‌دهند، چه کسانی هستند؟ نگفته چه کسانی هستند. اینجا گفته «في السماء»، «في السماء» دروغ است، «في السماء» جعل است. آن وقت ثلاثة را باز جعل دوم «الآب والكلمة والروح القدس وهؤلاء الثلاثة هم واحد. والذين يشهدون في الأرض هم ثلاثة» تمام این عبارت که خواندم، تمامش بین الهالین است و جعلی است، طبق تصریح خود این کتاب مقدس. چیزی که خود بزرگان شما نوشتند و می‌گویید ملحق است و مبهم است، چطور روی آن استدلال می‌کنید، چطور عاجز شدید و ماندید؟

«فتصريحة التثليث هناك إلحاقية مقحمة» مقحمة یعنی در انجیل چپاندند، اقحام به این معناست. «زیدت بأیدی المثلثین وکما یقول بذلك كبار المحققین» خیلی‌ها این حرف را می‌گویند، حالا می‌گویم مثل چه کسانی. «من علماء الإنجیل مثل کریسباج و شولز و هورن المفسر الإنجیلی الكبير رغم تعصبه فی الحفاظ علی الأناجیل» خیلی متعصب است که اناجیل چنین است، ولی مع ذلك می‌گوید این کسک است. «حيث یقول هذه الجملة إلحاقية يجب حذفها عن الإنجیل» ایشان می‌گوید «يجب حذفها» با اینکه خیلی اصرار دارد بر اینکه انجیل... «و تبعه جامعوا تفسير هنيري، و إسكات، و آدم كلارك، ثم إكستائن و هو من أعلم علماء- التثليث و مرجعهم حتى الآن لا ينقل في هذه العبارة في رسالاته العشر التي كتبها حول هذه الرسالة» آن هم که مرجع همه‌شان و کلفت‌تر از همه‌شان است، این را اصلاً نقل نکرده است. «رغم أنه ممن أسس أساس التثليث» آدمی که اساس تثلیث درست کرده «الغريق يتشبَّث بكلّ حشيش» باید به هر چیزی تمسک کند. مثل حاجی نوری در فصل الخطاب، بستان المذاهب، دبستان المذاهب، دبیرستان المذاهب، به این چرندیات تمسک کرده، برای اینکه اثبات کند که قرآن تحریف شده است. این بدبختی است دیگر، ولیکن این بدبخت مانند حاجی نوری، البته حاجی نوری بدتر از اینها بوده، چون آنها...